



فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی

www.shahrvand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر

مدیر مسئول: عبدالرسول وصال

سر دبیر: سید افشین امیرشاهی

نشانی: تهران، فلکه دوم صادقیه

ایندی بزرگراه محمدعلی جناح

کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴

کد پستی: ۱۴۸۳۷۸۶۱۷

فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰

تلفن: ۰۲۱-۴۴۹۵۶۱۰۰

تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹

چاپ: جام جم

توزیع: شرکت نشر گستر امروز

تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

تلفن سازمان آگهی ها: ۴۴۹۵۶۲۰۰۰

فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۰۳

میتوان نامه اخلاق حرفه ای روزنامه شهرود

رادر سایت بخوانید

http://shahrvand-newspaper.ir/

Misagh_Name

telegram.me/Shahrvand_Newspaper

instagram.com/Shahrvand-Newspaper

تقویم تاریخ

این شرحی نهایت

استوارترین شما بر صراط، کسی است که علاقش نسبت به من و اهل بیتام بیشتر باشد.

حضرت محمد(ص)

پیک نازنین رفتار

چه روح افزا و راحت باری ای باد چه شادی بخش و غم برداری ای باد کبوتروارم آری نامه دوست که پیک نازنین رفتاری ای باد به پیوند تو دارم چشم روشن که بوی یوسف من داری ای باد به سوسن بوی و توسن خوی ترکم پیام راز من بگزار ای باد بگویی حال و باز آری جویم که خاموش روان گفتاری ای باد به خاک پای او کز خاک پایش سرم راسر مه چشم آری ای باد به زلف او که یک موی از دو زلفش بدزدی و به من بسپاری ای باد من از زلفش سخن راندم نیارم تو بر زلفش زدن چون باری ای باد دلم ز نهاری است آنجا در آن گوش که باز آری دل ز نهاری ای باد گر او نگذارد آوردن دلم را درو آویزی و نگذاری ای باد چنان پنهانی و پیداست سحرش که خاقانی تویی پنداری ای باد خاقانی شروانی

رخداد

■ آغاز حکومت جمهوری در انگلستان به ریاست الیور کرامول، نخستین و آخرین رئیس جمهوری این کشور (۱۶۴۹ میلادی)
■ افتتاح نخستین دوره جام دیویس، به عنوان مهم ترین مسابقات تنیس تیمی بین المللی مردان جهان (۱۹۰۰ میلادی)
■ پرواز بوئینگ غول پیکر ۷۴۷ برای نخستین بار، معروف به جامبو جت، دارای چهار موتور توربو فن (۱۹۶۹ میلادی)
■ شکسته شدن حکومت نظامی به فرمان امام خمینی (ره) توسط مردم در بجنوبه انقلاب (۱۳۵۷ خورشیدی)

طلوع

■ **توماس پین** - روشنفکر، انقلابی و ایده آل گرای انگلیسی الاصل، از بنیان گذاران ایالات متحده آمریکا (۱۷۳۷ میلادی)
■ **فرامرز پایور** - موسیقیدان ایرانی، ردیف دان، آهنگساز، مدرس و نوازنده سنتور و محقق موسیقی ایرانی (۱۳۱۱ خورشیدی)
■ **جوزف پشسی** - معروف به جو پشسی، بازیگر و خواننده آمریکایی، معرف به خاطر بازی در فیلم های گنگستری چون: رفقای خوب، کازینو، روزی روزگاری در آمریکا (۱۹۴۳ میلادی)

غروب

■ **مراد چهارم** - سلطان و خلیفه امپراتوری عثمانی، از بانیان معاهده صلح ایران عثمانی در دست زهاب نزدیکی قمر شیرین (۱۶۴۰ میلادی)
■ **فئودور داستایوسکی** - نویسنده شهیر روس، خالق رمان های چون: برادران کارامازوف، جنایت و مکافات (۱۸۸۱ میلادی)
■ **سرگئی ایلیوشین** - طراح معروف هواپیما اهل اتحاد جماهیر شوروی، طراح و سازنده هواپیماهای ایلیوشین (۱۹۷۷ میلادی)
■ **یوری آندروپوف** - سیاستمدار اهل شوروی و دبیر کل حزب کمونیست این کشور از ۱۲ نوامبر ۱۹۸۲ تا روزمرگ (۱۹۸۴ میلادی)

قاب کوچک

تاریخ

دیروز ملت کاخ ۵۷ سال ظلم را ویران کرد

رژیم متلاشی شد



آخرین سنگرهای فروریخته:
روز شمار انقلاب
ضمیمه اطلاعات
دانشه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ شماره ۱۶۱

• رژیم شاهنشاهی
• نخست وزیری
• شورای سلطنت
• مجلس شورا و سنا
• پادگانهای ضد خلق

۳۸ سال پیش، برابر با بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، انقلاب اسلامی مردم ایران بر رهبری امام خمینی (ره) و با مشارکت طبقات مختلف مردم، باز آریان، احزاب سیاسی مخالف حکومت پهلوی، روشنفکران، دانشجویان و روحانیون شیعه به ثمر نشست و زمینه برای برپایی نظام جمهوری اسلامی مهیا شد.

جشنواره

نگاهی جامعه شناسانه به فیلم «فراری»*

محمسن سلیمانی فاخر | اینکه چرا باید فیلم «فراری» ساخته می شد پاسخ مشخص است، «فراری» مبین رابطه تنگاتنگ میان فضای مجازی و «بحران هویت اجتماعی» برای نسلی است که لغزش چندین هم در اختیار او نیست، فیلم نمایشگر نمودهای تلخ و تأسفباری است که به واسطه نبود هویت و ارزش، معناسازی رنگی دگر به خود می گیرد، این نمود همین می شود که دختری در حاشیه شهری در شمال کشور به چیزهایی دل می بندد که در شأن و طبقه اجتماعی اش نیست، او و همسن و سالانش در مواجهه با این فضا و تکثر نیست، او هرگز نمی تواند هویت خود را در ذهن کوچک شهرستانی از هیچ تلاشی فرو گذار نبوده است، از تنش فرهنگی تا هویت شخصی او، از تعلق او به گروه های دوستی اش تا ارزش های حاکم در جامعه کوچک خود تا کالاشهر پایتخت همه و همه بحرانی شده که حتی فراتر از گلنار و سنن و سالیس رسوخ کرده است، شاگرد نمایشگاه می داند که خیلی هاهمچون گلنار برای عکس گرفتن با پور شه نمايشگاه می آیند دلخوشی می کنند. از سوسنی دیگر حتی جامعه کوچک گلنار هم به او شدماشن دنیای او را تا پایتخت و تا اطلاع از قیمت و آپشن گر انقیمت ترین اتومبیل ها پرواز داده است و حال دیگر هیچ هویتی برای او قابل پذیرش نیست، استفاده گریزناپذیر از تباطلات مجازی طیف وسیعی از گلنارها باعث شده که فرد به واسطه امکان تغییر در هویت واقعی در فضای مجازی، با معانی هویت جدیدی رو به رو شود که ساخته پذیرش و مطبوع اوست، خیال پنداری و رویاهایی را برایش می سازد که حتی حاضر است برای رسیدن به «فراری» و اثبات خود به دوستانش، دنیای کوچکش را بزرگتر ببازد.

* آخرین ساخته علیرضا داوودنژاد

گلنار» دختر نوجوان ساده و معصوم داستان، دیگر آنقدر تاب و توان ندارد که با مواجهه بی حد و مرز خود هویتش را به دست بگیرد، او متزلزل، مردد و مضطرب در یک دلدادگی و واماندگی متوسل می شود به رؤیایی که پایان راه سباه است. حال از سوسنی «بحران هویت» زمانی که دختری چون گلنار را در ورطه ناهمگونی های فراتر از جایگاه و طبقه اجتماعی اش است، او حتی تعادل اجتماعی را متاثر کرده است. تعلق خاطر به موبایلش و خط ارتباطی اش به جهانی عظیم باعث شده که نهادهای هویت ساز هم خدشه دار شوند و بی معنایی را برایش تداعی کنند. او حتی راننده مثبت جامعه اش را یک متصور نمی شود، چرا که الگوی های اطراف او همه یا قصد در پندش را داشته اند یا مقلد خوبی نبوده اند، از مشتری طلا فروش گرفته تا زنی که در تاکسی خود را

نفس عمیق



«بسیاری از رفتارها و عکس العمل های ما در زندگی روزمره ناشی از روندی ناخود آگاه و کاملاً اتوماتیک است.» برای بسیاری از ما، قبول کردن همین یک جمله نیز بسیار سخت است، زیرا پذیرفتن این نکته که مادر بسیاری از لحظات زندگی هیچ کنترلی روی رفتار و گفتار و حتی افکار خود نداریم، به معنی زیر سوال بردن هویتی است که با آن سال ها زندگی کرده ایم، این شیوه و نحوه شرطی شده و ریاتوار ما نسبت به اتفاقات پیرامون، میراثی است که از کودکی با خود حمل کرده ایم و به تدریج که بزرگ تر می شویم، آن را در بخش ناخود آگاه خود قوی تر و محکم تر می سازیم. عیب بزرگ و اصلی بودن در این سیستم اتوماتیک این است که مدام ما را در حالت دفاع از همان هویت شرطی شده قرار می دهد، به محض احساس خطر، نسبت به عامل به وجود آورنده خطر، جبهه گیری می کنیم و آن را به شدت مورد حمله خود قرار می دهیم و این داستان روزانه علاوه بر این که انرژی وجود ما را می مکد، احساس رنج و ناراحتی همیشگی را برای ما

آزادی در پذیرش

باقی می گذارد. فرض کنیم در محل کار با یکی از همکاران خود بر سر موضوعی به مشکل بر می خورید و در بخواه بحث و جدل این حس به شما دست می دهد که همکار شما به شعور و شخصیت شما توهین کرده است. همین حس کافی است تا سیستم کاملاً اتوماتیک شما شروع به کار کرده و با شدت و خشم و عصبانیت سعی در بازماندند درست شخصیت خود در مقابل او کند. اگر کمی دقیق باشید، متوجه خواهید شد که در این لحظات چه انرژی عظیمی از خشم و ترس وجود شما را فرا می گیرد، حتی گفتن این نکته که همه انسان ها در مواجهه با توهین خشمگین و عصبانی می شوند نیز، دلیلی بر کنترل آگاهانه شما در این لحظات نیست، زیرا خشم و عصبانیت از مشخصات مهم عکس العمل های اتوماتیک و ناخود آگاه است. در طی ۲۴ ساعت از زندگی روزمره، آن قدر موضوعات و افراد و شرایط ناخوشایند وجود دارند که به راحتی می توانند عملی برای روشن شدن ماینش ربات درون ما باشند. زمانی که حس کردید به شما توهین شده است، قبل از دفاع از خود کمی فکر کنید. واژه ها و کلماتی از زبان فردی به گوش شما می رسد که برای شما حکم توهین دارد. همه های از اصوات که ناپهانتا درون شما را به آسانی به هم می ریزد.

دعوت

شما بنویسید ما منتشر می کنیم

صفحه آخر «شهرود»، در راستای سیاست های کلان روزنامه منبسی بر مشارکت هر چه ملموس تر مخاطبان روند تهیه محتوا و برقراری یک ارتباط دو سویه میان رسانه و مخاطب، طرح دعوت مخاطبان برای به اشتراک گذاشتن «تجربیات شخصی در حیطه زیست اجتماعی» را به اجرا می گذارد. محورهایی چون زندگی اجتماعی، فعالیت های مدنی، ادب معاشرت جمعی و... به طرح موضوعاتی مخاطبان روزنامه را به مکتوب کردن تجربیات عینی خود دعوت می کند. در حقیقت صفحه آخر روزنامه شهروند تصمیم دارد با اختصاص فضایی مشخص جهت انتشار این مکتوبات، از جایگاه متمکم و حنده فاصله گرفته و زمینه مشارکت عملی مخاطبان در روند تولید محتوا را آغینت بیخشد. صفحه آخر «شهرود» حق خود را برای صخه آن اصلاح مطالب رسیده محفوظ می داند. مخاطبان به شرط خدشه دار نکردن ارزش های عرفی و شرعی حاکم بر جامعه، در طرح دیدگاه های خود - هر چند با سلاقت دست اندر کاران روزنامه در تضاد باشد - آزاد هستند. در آینده مطالب منتخب و چاپ شده، توسط روزنامه شهروند در قالب یک کتاب منتشر خواهد شد.

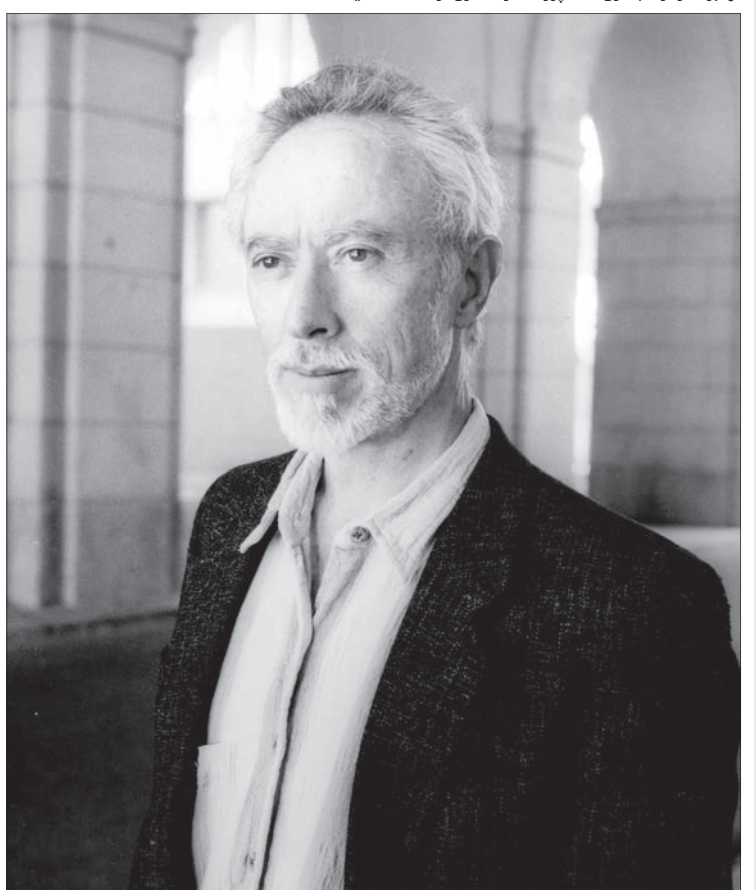
چهارمین دعوت: سوانح طبیعی و غیر طبیعی!

در پی پایان مهلت سومین دعوت صفحه آخر روزنامه شهروند (با موضوع خاطرات سفر)، در چهارمین دعوت از شما مخاطبان همیشگی صفحه آخر می خواهیم، خاطره، نکته، داستان و یا هر آنچه که در مواجهه با سوانح طبیعی و غیر طبیعی مثل سیل، زلزله، آتش سوزی، تصادفات جاده ای و... تجربه کرده اید و و فکر می کنید برای مخاطبان روزنامه آموزنده، جالب خواندنی است، بنویسید و بفرستید تا در همین صفحه آن را نام خودتان منتشر کنیم. علاقه مندان به مشارکت می بایست متن های خود (بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ کلمه) را به صورت تایپ شده به آدرس ایمیل صفحه آخر ارسال کنند. مطالب دریافتی در صورت تأیید محتوایی با درج نام نویسنده منتشر شده و بدین صورت اولویت انتشار مطالبی خواهد بود که زودتر دریافت شوند. safhehkhahr@shahrvand-newspaper.ir

از روزگار رفته

بزرگ علوی!

علاقه ای به رفتن نداشت. غم رفتن پدر هنوز سنگینی می کرد. رفت و در شیراز به عنوان معلم استخدام شد. می خواست دور از حیاهو و جمعیت قرار داشته باشد. آقابزرگ نار آمل بود و قرار ماندن در یک جا را نداشت. مدام به شهرهای شمالی می رفت، به می گشت شیراز و به تهران هم. گاهی بسر می زد. اما باید این سرگشتگی را پایان می داد. سنش داشت بیشتر می شد و باید یکجا را ثابت برای خودش انتخاب می کرد. این سرگردانی ها، بی قراری ها و نارامی بالاخره تمام شد. او این بار در هنرستان صنعتی تهران استخدام شد. مسیر سنگفرش را می رفت و آنجا هم با آلمانی ها گپ و گفت داشت. آقابزرگ می گفت: «زندگانی من همیشه طوری بوده که از حوادث روز متاثر شده ام و کوشش نهایی من این بود که حوادث را تا آن جا که عقلم قدر می داد و فهمم می رسید تا آن جا که شهامت داشته ام روی کاغذ بنویسم.» همان موقع ها داستان و قصه برای جاهای مختلف می نوشت و نوشتن را خیلی جدی شروع کرده بود. روزی در خانه دوستش آقای فریور بود که کتابی را از سر تفتن از کتابخانه بر می دارد و توری می کند. اسم کتاب «پروین



صادق رضایزه! پدرش از مشروطه خواهان بود. مجتبی آقابزرگ که همه او را آقابزرگ صدا می زدند، ۳ سال بیشتر نداشت که پدرش، سیدابوالحسن به خانه آمد و به خدیجه خانم گفت: «نقلاب کردیم، بیروز شدیم. ما داریم، با قدم آقابزرگ برای مملکت خوب بود!» از آن خانواده های اصیل سننتی بودند که سیدمحمد صراف پدر بزرگش هم نماینده مجلس بود. مجتبی آخرین پسر آن ها بود و او با مرتضی برادر بزرگش بیشتر دمخور و همبازی بود. پدرش که بازرگانی هم می کرد، با آلمانی ها زیاد آین ویر و آن ور می رفت، بعضی ایشانش که ایرانی می ماندند به خانه سیدعلوی می رفتند و علوی هم زیاد به آلمان می رفت. آقابزرگ راهم با مرتضی فرستادند آلمان که درس بخوانند. دبیرستان شان را تمام کردند. اما سیدابوالحسن و رشکست شد. این ور شکستگی آنقدر برای او سنگین بود که تاب ناراحتی را نیاورد و مدت ها افسرده شد تا آخر خودش را کشت. آقابزرگ دانشگاه می رفت که ایسن اتفاق افتاد. بسرای او خیلی تلخ بود و ناراحت کننده. تاب نیاورد و وقتی درش در دانشگاه مونخ تمام شد، سریع به ایران برگشت. او دیگر هیچ

۲۱ بهمن (۱۳۷۵)، سالروز درگذشت بزرگ علوی، نویسنده روزنامه نگار